



میراث مشترک ایران و عراق

اولین همایش بین المللی



دفتر پنجم

فقه و اصول و حقوق



پیشانی
و پنجاه و اولین همایش بین المللی میراث مشترک ایران و عراق
ایران قم

نظری بر میراث اصولی شیعه با رویکرد به آراء ی از صاحب العروة الوثقی



حجة الاسلام والمسلمین
دکتر محمدحسن حائری^۳
کد شماره: ۶۹۶



دکتر محمد صادق
علمی سولای^۲
کد شماره: ۶۹۵



حجة الإسلام والمسلمین
حسین حلیان^۱
کد شماره: ۶۰۴

چکیده:

مقاله ی حاضر در رابطه با آشنایی با علم اصول فقه و وزان علم اصول در میراث شیعه و جایگاه اصولی آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و ضرورت تدوین مبانی اصولی این فقیه در مباحث الفاظ است و به عنوان نمونه در آخر مقاله به بررسی مبحث ضد (هل یقتضی الأمر النهی عن ضده؟) و مبحث ترتب و اصطیاد مبنا ی اصولی این فقیه از فتوای فقهی ایشان در کتاب العروة الوثقی پرداخته شده است. واژگان کلیدی: میراث شیعه، اصول فقه، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، بحث ضد، بحث ترتب.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق دانشگاه فردوسی مشهد. halabianh@yahoo.com

۲. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد. sadegh.elmi37@gmail.com

۳. استاد دانشگاه فردوسی مشهد. haeri-m@um.ac.ir

مقدمه

این مقاله در ابتدا با چشم اندازی کلی بر علم اصول مخاطب را با اهمیت و جایگاه این علم در هندسه ی علوم اسلامی آشنا می سازد با این دیدگاه که این علم نیز برخاسته از میراث عظیم علمی اهل البیت علیهم السلام است.

و سپس به جایگاه اصولی جناب سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه می پردازد. مسلماً هر یک از فقهاء عظام آراء اصولی گوناگونی دارند که مؤثر در استنباط احکام است و متأسفانه تاکنون اثر اصولی منسجم و فراگیری در مباحث الفاظ از صاحب عروه به مجامع علمی ارائه نشده و حال آنکه جلالت قدر ایشان بر اهل فن پوشیده نیست و خصوصاً اثر گرانقدر «العروة الوثقی» کتابی است که توان تحلیل و تحشیه ی آن یکی از موازین و معیارهای فقاہت و مرجعیت شناخته می شود. این اثر باتوجه به مقام شامخ علمی و آثار صاحب عروه بر این باور پای می فشرده که باید مبانی اصولی متینی در پس زمینه ای این فقه گسترده در عروه باشد و با استقراء افکار اصولی ایشان می توان به صورت منسجم و جالب مبانی اصولی این فقیه بزرگوار به افکار فضلی حوزه های علمیه ی شیعه در ایران و عراق ارائه داد.

صاحب عروه در مباحث الفاظ از اصول فقه چگونه می اندیشیده؟ صاحب عروه تا چه حد تحت تأثیر افکار اصولی اساتید خود بوده؟

جواب این سؤالات و یافته های پژوهش در مباحث الفاظ این بزرگوار در عملیات استنباط حکم شرعی کارآیی دارد و باعث تکمیل موسوعه ی اصول فقه شیعه می باشد

و خصوصاً کمک می کند به پژوهندگان کتاب العروة الوثقی که اهمیت بسیار در نزد فقها امامیه دارد. و در مسیر غنابخشی به آراء شیعه و اصطیاد و ضبط میراث شیعه می باشد.

نتیجه‌ی این تحقیق مفید جهت حوزه‌ها و دانشگاه‌ها و پژوهشگران عرصه‌ی فقه و اصول می باشد و حتی مجتهدینی که درصدد تحشیه‌ی عروه و استفاده از این کتاب قیم می باشند می توانند جهت آشنایی با مبانی صاحب عروه به این تحقیق مراجعه بفرمایند. البته این تذکر لازم است که: مجال در این مقال محدود است و ما صرفاً به اشاره به بحث ضد و ترتب از مباحث اصول این فقیه در پایان مقاله اکتفاء نموده آراء سایر صاحب نظران را نیز می آوریم.

۱- تعریف علم اصول

مرحوم شیخ محمدتقی صاحب هدایة المسترشدين تعريف اصول فقه را در دو تعريف به بيان معنای اضافی اصول فقه و معنای علمی آن مطرح نموده‌اند و به بحث مفصل پرداخته‌اند و سپس می فرمایند: و اما حدّه بالنظر الی معناه العلمی: فهو علی ما اختاره جماعة من المتأخرين: هو «العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الأحكام الشرعية الفرعية». پس با «قواعد» علم متعلق به جزئیات مانند علم رجال خارج شد و با «ممهدة لاستنباط الاحكام» علوم غیرآلی خارج شد و با تقیید به «الشرعية» علم متعلق خارج شد زیرا آماده‌سازی آن برای استنباط احکام شرعی نبوده بلکه برای مطلق صحیح‌سازی فکر و نظر در کسب مطالب نظری و همچنین خارج شد آن قواعدی که برای استنباط احکام عقلی است، و با «الفرعية» خارج شد قواعدی که در بعضی مقامات آورده شده برای استنباط احکام اصولی.^۱ و سپس به نقد و بررسی این تعریف می پردازند.

مرحوم شیخ محمدکاظم خراسانی صاحب کفایة الاصول علم اصول را چنین

۱. محمدتقی اصطفائی، هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۹۷.

تعریف کرده‌اند: «آته صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طريق استنباط الاحكام، أو التي ينتهي اليها في مقام العمل»^۱.
و این تعریف از جهاتی با تعریف قبلی متفاوت است که ما به دو تفاوت اشاره می‌کنیم:

۱- به جای «علم» از لفظ «صناعت» استفاده شده؛

۲- با ذکر «أو التي ينتهي اليها في مقام العمل» سعی شده که مباحث اصول عملیه نیز جایگاهی در تعریف علم اصول داشته باشند.

و شهید صدر در تعریف علم اصول چنین آورده‌اند: «علم الاصول هو العلم بالعناصر المشتركة في الاستدلال الفقهي خاصة التي يستعملها الفقيه كدليل على الجعل الشرعي الكلي»^۲. و ایشان «عنصر مشترك» را آورده‌اند تا هم مباحث حجج و امارات و هم مباحث اصول عملیه را با این جامع عنوانی، مجتمع کنند.

علامه شیخ محمدتقی اصفهانی علم فقه را «علم استدلال» می‌دانند.^۳ شهید صدر نیز در دروس فی علم الاصول علم فقه را «علم عملية الاستنباط» یاد کرده‌اند،^۴ حال در این استدلال و استنباط فقهی ما با قواعد و عناصر مشترکی مواجهیم که ما را در رسیدن به این هدف یاری می‌نمایند و محورهای کلی و عام این قواعد را فقهای اصولی در علم اصول مدون ساختند و به تحلیل و پرورش آن پرداختند.

علامه سید محسن امین در تعریف علم اصول می‌فرماید: علم اصول الفقه علم تعرف به ادلة الاحكام الشرعية الفرعية و هي: الكتاب و السنة و الاجماع و دليل العقل، و لذلك سمي بعلم اصول الفقه.^۵

و در نهایت تعریفی که مرحوم سید محمد کاظم یزدی در موضعی از رساله‌ی

۱- محمدکاظم خراسانی، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۲۴.

۲- سید محمدباقر صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۳۱.

۳- محمدتقی اصفهانی، هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۹۵.

۴- سید محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۴۲.

۵- سید محسن امین، حذف الفصول عن علم الاصول، ص ۴.

اجتماع امر نهی برای اصول مطرح می کنند یک تعریف مردد به این تعبیر: «سواء عرفناها بأنها العلم بالقواعد الممهدة للاستنباط أو العلم بأحوال الدلیل».^۱

۲- موضوع علم اصول

عده‌ای از علما موضوع علم اصول را ادله‌ی اربعه (۱- کتاب، ۲- سنت، ۳- اجماع، ۴- عقل) قرار داده‌اند، و به این ترتیب چون حجیت آنها مسلم است، «مباحث الحجّة» در اصول بحثی است مربوط به تفتیح موضوع و از مبادی تصویری محسوب می‌شود، لذا مرحوم صاحب فصول اشکال نموده‌اند و موضوع را ذات ادله با چشم‌پوشی از وصف دلیل بودن مطرح کرده‌اند.

لازم به ذکر است که مرحوم صاحب فصول برادر و شاگرد شیخ محمدتقی صاحب هدایه می‌باشند و طرز تفکر ایشان در کلام صاحب هدایه و در متن هدایة المسترشدين سابقه دارد، و آن در جایی است که مرحوم صاحب هدایه می‌نویسد: «وقد يقال إنّ المقصود من ذلك [اصول الفقه] هو أدلة الفقه من حيث انها أدلة عليه فيرجع المراد إلى دلالة تلك الأدلة على الفقه، و اثبات تلك الدلالات انما يكون في الاصول، مسائله هو ثبوت الدلالة لكل من تلك الأدلة... و أنت خير بان أدلة الفقه من حيث أنها أدلة عليه هي الموضوع لعلم الاصول، فهي بتلك الحيثية أيضاً خارجة عن الفن»،^۲ و ظاهراً مراد ایشان از «الفن» علم اصول فقه است.

و با این حساب اشکالی که مرحوم مظفر^۳ از فصول نقل می‌کند در هدایة المسترشدين نیز طرح شده.

گرچه علامه مظفر نیز اشکالی بر صاحب فصول دارند که: اگر شما موضوع را ذات ادله بدانید (به جهت داخل کردن اثبات حجیت ادله در مسائل علم اصول)، دیگر موضوع منحصر به اربعه نمی‌شود.

۱- سید محمد کاظم طباطبایی، اجتماع امر ونهی، ص ۶.

۲- محمدتقی اصفهانی، هدایة المسترشدين، ج ۱، ص ۹۵.

۳- محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ص ۳۶۷.

البته شاید بتوان اشکال مرحوم مظفر را به این گونه پاسخ گفت که نظر به ذات ادله‌ی اربعه، بدون وصف دلیلیت و حجیت، مفروض و ممکن است و تلازمی بین لحاظ اربعه و لحاظ وصف دلیلیت در آنها نیست.

و این سخن مرحوم مظفر که می‌فرماید: «فالالتزام بأن الموضوع هو الأربعة فقط ثم الالتزام بانها بما هي هي لا يجتمعان»،^۱ قابل خدشه است و ما می‌گوییم: ممکن است لحاظ انحصار با غرض نظر از وصف دلیلیت.

مرحوم صاحب کفایه می‌فرماید: «ان موضوع علم الاصول هو الكلّي المنطبق على موضوعات مسائله المتشقة، لا خصوص الأدلة الأربعة، بما هي الأدلة، بل لا بما هي هي». ^۲ آیه‌الله بروجردی نیز موضوع اصول را «حجت در فقه» می‌داند. ^۳ و آیه‌الله شهید صدر بر این عقیده‌اند که موضوع علم اصول ادله‌ی مشترکه در استدلال فقهی است. ^۴ و به هر حال اگر مراد از موضوع، همان محور مباحث در علم اصول باشد، این محور عبارت است از امارات و حجج و ادله و اصول عملی.

۳- غرض از علم اصول

برای هر علمی غرضی است، مثلاً غرض از علم نحو حفظ زبان بر گفتار است و غرض از علم منطق حفظ ذهن از خطای در فکر است، و غرض از علم اصول را می‌توان «استدلال صحیح و مطابق موازین و حجج» دانست. آیه‌الله محقق داماد در بیان غرض از علم اصول می‌فرماید: غرض از تدوین علم اصول علم به تنجز احکام شرعی و یا معذور بودن در آن است.^۵

۱. محمدرضا مظفر، همان، ص ۳۶۸.

۲. محمدکاظم خراسانی، همان، ص ۲۲.

۳. سید حسین بروجردی، نهاية الاصول، ص ۱۵.

۴. سید محمدباقر صدر، همان، ص ۵۲.

۵. سید محمد محقق داماد، المحاضرات، ج ۱، ص ۴۲.

۴- رابطه‌ی فقه و اصول فقه

علم اصول فقه مستخرج از فقه و ملازم با فقه است، و از جهتی بیان شده که در تدوین متأخر از علم فقه است و از جانب دیگر چون مشتمل بر قواعدی فراقه‌ی است - از قبیل مباحث استظهارات الفاظ - مقدم بر فقه می‌تواند باشد. اهمیت و اهتمام به اصول فقه آن چنان است که گفته شده: «من لا اصول له لا فقه له». و به قول مرحوم آخوند خراسانی: «ما من مسأله الا و یحتاج فی استنباط حکمها الی قاعدة او قواعد برهن علیها فی علم الاصول»^۱

۵- اصول فقه مستند

از آنجا که فقه امامیه تنها فقه قابل استناد است لذا تنها اصول فقه مستند و مفید اصول فقه شیعه است که مبتنی بر بنیان مرصوص قرآن و عترت و سنت است و لذا شخصی مانند ابوحنیفه که نقل کرده‌اند با ۴۰۰ حدیث منقول از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مخالفت کرده نمی‌تواند مبین فقه و یا اصول فقه باشد.^۲

طبق حدیث متواتر مسلم نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده‌اند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا وَ إِنَّمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».^۳

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۴

و قطعاً و مسلماً هیچ يك از انمهی مذاهب اربعه از اهل بیت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیستند، پس حجت نیستند؛ و نه تنها حجت نیستند بلکه در بسیاری موارد آراء آنها مخالف با حجت که همان مکتب قرآن و اهل بیت (شیعه اثنی عشری) است می‌باشد. لذا فقه و اصول فقه مدون توسط آنها قابل استناد و حجت شرعی نیست.

۱. محمد کاظم خراسانی، کفایة الاصول، ص ۴۶۸.

۲. ابن الحوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۱۳۷.

۳. محمدرضا مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶.

۴. سوره‌ی شوری، آیه ۲۳.

امام باقر علیه السلام به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود: «شَرِّقَا وَغَرِّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ»^۱؛ به شرق روید و به غرب روید، هرگز علم صحیحی نمی‌باید مگر آنچه از نزد ما اهل بیت خارج شود.

۶- مؤسّسین اصول فقه

و محقق عالی قدر سید حسن صدر چنین آورده: «فاعلم، إنَّ أوَّلَ مَنْ أُسِّسَ اَصُولَ الفقه وفتح بابه وفتح مسائله: الامام ابو جعفر الباقر علیه السلام، ثم بعده ابنة الامام ابو عبدالله الصادق علیه السلام و قد املیا علی اصحابهما قواعد...»^۲.

و محقق گرامی جناب آقای سید احمد میرعمادی در کتاب «انمه علیه السلام و علم اصول» به این مطلب پرداخته و بیان می‌دارد: در نظر شیعه، مسائل این علم ریشه در عصر انمه علیه السلام دارد و آنان، به خصوص امام باقر و امام صادق علیه السلام اصول و شیوه‌های بهره‌وری از قرآن و سنت را تعلیم داده‌اند. بدین صورت که انمه علیه السلام با املائی قواعد و کلیات علم اصول به شاگردان خود زمینه را برای پیدایش چنین علمی فراهم نموده‌اند.^۳ و انمه علیه السلام خود متکفل بیان اصول بوده‌اند، چنانچه از بیان امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آورده‌اند: «انما علينا ان نلقى اليكم الاصول و عليكم ان تفرعوا»^۴.

و همچنین از کتاب احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از عالم آل محمد علیه السلام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمودند: «علينا إلقاء الاصول و عليكم التفرع»^۵.

۷- اولین مؤلف در علم اصول فقه

به اعتقاد محققین شیعه اولین مؤلفی که در این فن دست به نگارش زده هشام بن

۱. محمد یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲. سید حسن صدر، تأسیس الشيعة، ص ۳۱۰.

۳. سید احمد میرعمادی، انمه و علم اصول، ص ۱۸.

۴. محمد بن الحسن الحر العاملي، وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۶۲، ح ۳۳۲۰۱.

۵. همان، ح ۳۳۲۰۲.

الحکم از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است و دو کتاب از ایشان یاد می‌کند:
 ۱- کتاب الالفاظ ۲- کتاب الأخبار کیف تصح.

و محقق گرانقدر جناب آقای علی پور در کتاب در آمدی به تاریخ علم اصول به خوبی به اثبات این مطالب و ردّ بر کسانی که اولین نویسنده را ابویوسف یا شافعی معرفی کرده‌اند پرداخته‌اند، و به نقد کلام امثال ابوزهره که بر نظریه‌ی سید حسن صدر خرده گرفته پرداخته‌اند.

آنچه انصاف اقتضا می‌کند این است که تقدم عامه در تدوین کتبی در مباحث علم اصول به هیچ وجه ثابت نیست و مصنفات آنها هم به هیچ عنوان حجت نیست. قابل تذکر اینکه مصنفین از شیعه از باب مسائل اصولی در عصر انمه علیه السلام منحصر در يك نفر نیست بلکه از بزرگانی نظیر یونس به عبدالرحمن و محمد بن ابی عمیر و دارم بن قیصه و یعقوب بن سگیت و فضل بن شاذان کتاب‌هایی راجع به مسائل اصولی ذکر شده است.^۱ و این تألیفات اصحاب در زمان عصر غیبت صغری و کبری ادامه داشته تا به امروز که دانش اصول یکی از پرتالیف‌ترین عرصه‌های دانش شیعی است.

برخی ظاهراً با کم‌دقتی در تاریخ و به کار بردن دلایل استحسانی به جای شواهد تاریخی تدوین اصول در عامه را مقدم بر شیعه دانسته‌اند به این استدلال که شیعه به خاطر دسترسی به نصوص و روایات اهل البیت در عصر ظهور انمه علیه السلام احتیاجی به اصول نداشته‌اند و حال آنکه استناد به این وجوه استصالی در امور تاریخی، اعتباری ندارد، و این استدلال هم قابل خدشه است چه اینکه بنابر آنچه دانسته شد اصول فقه ملازم با فقه و فقهات است و گفتنی نیست که فقهای اصحاب انمه آل البیت علیهم السلام صرفاً به جزئیات و مسائل پراکنده‌ی فقه پرداخته باشند و از اصولی که خود انمه علیهم السلام بر القاء آن اصرار داشته‌اند غافل بوده باشند. گویا

۱. رجال نجاشی، ص ۴۲۳ و فهرست این تدوین، ص ۲۲۴.

۲. سید احمد میرعمادی، همان، ص ۱۸ و ۱۹.

بنیان‌های این سخن پس‌زمینه‌ی فکری افراد بی‌اطلاعی است که تصور می‌کنند با ظهور حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام بساط فقها برچیده می‌شود و فقاہت بنیان‌کن می‌شود!! باتوجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که استناد عبدالکریم زیدان به گفته‌ی آقای محمود شهابی در تقدم عامه در تدوین اصول مردود و غیرقابل استناد است،^۱ آنچه قابل استناد است قول متقدمین مانند نجاشی و ابن ندیم است، نه قول کسانی که بیش از هزار سال تأخر دارند. گذشته از اینکه اصولی که مستند به آل البيت علیهم السلام نباشد بلکه مخالف با نظرات آنان باشد قطعی البطلان و مسلوب الحجیة است مسلماً، ولو مقدم بر حضرت آدم و به دست متعصب‌ترین عامی تدوین شود، فثاقل.

۸- جناب صاحب العروة الوثقى

سید محمدکاظم بن عبدالعظیم، طباطبائی النسب، یزدی المولد والمنشأ، نجفی المسکن والتحصیل والمدفن از فحول و متبحرین علمای امامیه، قرن چهاردهم، عالمی عامل و متقی و محقق مدقق، صاحب کتاب «العروة الوثقى» که بسیار مورد توجه است و گستردگی احاطه‌ی بر فقه و فروع فقهیه داشته‌اند.

بنابر نقل ریحانة الأدب سید به سال هزار و دوست و چهل و هفتم یا پنجاه و ششم هجری در یکی از روستاهای یزد متولد شد، بعد از بلوغ به اصفهان رفت، مدتی نزد آیه‌الله شیخ محمدباقر نجفی و صاحب روضات الجنات و بعضی از اکابر دیگر تلمذ کرد. سپس به نجف اشرف رفته و اوقات خود را در ادامه‌ی تحصیلات عالی‌ه‌ی علمیه مصروف داشت، و در نزد میرزای شیرازی تلمذ نمود.

بعد از وفات استاد معظم خود به تدریس علوم دینیّه پرداخت و بسیار محترم و محلّ توجه عموم بود تا در موقع نهضت ملی ایران و تبدیل اصول سلطنت [مشروطیت] قتل او تصمیم شد، لکن رؤسا و شیوخ اعراب نجف گرداگرد خانه‌ی او را محاصره کرده

و در حفظ و حراست وی اهتمام تمام به کار بردند تا آنکه غانله رفیع و ریاست مذهب بدو منتهی و مسلم عموم گردید.^۱

و به نوشته‌ی مرحوم حبیب‌آبادی: پس از وفات میرزا مانند یکی دو نفر دیگر مرجعیت تامه در تقلید مذهب شیعه در عراق عرب و ایران و هند و افغانستان و غیره به هم رسانید و در نجف اشرف سکونت گزید و بالأخره شهرت و ریاستی مهم پیدا کرد، والحق از جهت جامعیت وی در فقه جای آن را داشت، و علمای بزرگ فیض مجلس مقدس او را غنیمت عظیم دانسته و در تدریس فقه حوزه‌ای مشحون به محققین برایش برپا شده...

او را تألیفات چندی است: اول کتاب «العروة الوثقی» در مسائل عامة البلوی که رساله‌ای است فتوانیه دارای اکثر أبواب فقه از طهارت و نماز و روزه و زکاة و خمس و حج و نکاح و مشتمل بر سه هزار و دویست و شصت مسأله در دو جلد، و مرحوم حاجی شیخ عباس قمی آن را به فارسی ترجمه نموده به نام «الغایة القصوی».^۲ از دیگر آثار مهم ایشان حاشیه‌ی مکاسب است که از حواشی مورد توجه مکاسب است و مبین آراء این فقیه ارجمند است. کتاب سؤال و جواب نیز که هم اکنون دو جلد چاپ شده است.

۹- برخی آثار و تألیفات مطبوع از سید محمدکاظم یزدی

۱. اجتماع الأمر والنهی، کنگره بزرگداشت سید محمدکاظم یزدی، اعداد شیخ محسن احمدی طهرانی.
۲. حاشیه فرائد الاصول، تقریر ابحاث سید محمد کاظم یزدی، به تألیف شیخ محمد ابراهیم یزدی نجفی، مؤسسة الإمام الخوئی.
۳. رسالة فی منجزات المریض، سید محمد کاظم یزدی، مؤسسة فقه الثقلین الثقافية.

۱. مدرس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۹۱.

۲. معلم حبیب‌آبادی، مکالم الأثر، ج ۴، ص ۱۳۲۱.

۴. حاشیه المکاسب، سید محمد کاظم یزدی، با تحقیق جناب شیخ عباس محمد آل سیبغ القطیفی، مؤسسه طیبیه لإحياء التراث.
۵. کتاب التعارض، سید محمد کاظم یزدی، با تحقیق جناب شیخ حلمی عبدالرزوف السنان، نشر مدین.
۶. سؤال و جواب، سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، به اهتمام استاد آیه الله سید مصطفی محقق داماد، سید محمود مدنی یجستانی، سید حسن وحدتی شبیری، چاپ اول، تهران، مرکز نشر العلوم الاسلامی، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۷. سؤال و جواب ج ۲، سید محمد کاظم یزدی، به کوشش آیه الله رضا استادی، کنگره بزرگداشت سید محمد کاظم یزدی.
۸. العروة الوثقی، سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷ ق.
۹. سه رساله، سید محمد کاظم یزدی، به کوشش علی اکبر زمانی نژاد، کنگره بزرگداشت سید محمد کاظم یزدی.
۱۰. رسالة فی حکم الظن فی الصلاة و بیان کیفیت صلاة الاحتیاط، کنگره بزرگداشت سید محمد کاظم یزدی.

۱۰- پرداختن به نظرات اصولی سید طباطبائی یزدی

آنچه این مقاله در صدد آن است، نگاهی به برخی نظرات و رویکردهای اصولی علامه‌ی صاحب عروه است و سعی نمایانیدن جایگاه اصولی این فقیه بزرگوار دارد. از این رو مقاله‌ی حاضر به بازخوانی برخی از موارد گرانبهای شیعی که همانا آثار گرانسنگ این فقیه نبیه است می‌پردازد. سعی و معاصر ایشان یعنی جناب صاحب کفایة الأصول آخوند شیخ محمد کاظم خراسانی هر وی شخصیت اصولی شناخته شده ای است و این نوشتار در پی بیان برخی نظرات اصولی صاحب عروه است تا آن شاء الله با روشن شدن مبانی اصولی این فقیه بزرگوار در برخی مباحث مهم خدمتی به حوزه های علمیه انجام پذیرد.

در فرآیند این تحقیق ابتدا بایستی با تتبع در آثار ایشان آراء اصولی ایشان استخراج و تبیین شود و پس از آن در مقام مقایسه با سایر آراء اصولی مطرح از طرف اصولیون شیعه خواهیم پرداخت.

با تبیین افکار اصولی صاحب عروه و مقایسه و سنجش آن، ان شاء الله محقق نظر خود را نیز بیان خواهد کرد و به نقد و تصویب آراء اصولی صاحب عروه و سایر صاحب نظران اصولی خواهد پرداخت.

۱۱- رویکرد صاحب العروة به اصول فقه

حتی در بین اصولیان نیز برخی علماء با تعمق در اصول موافق نبوده اند و لسی با توجه به آثار اصولی مستقلی که از ایشان در دسترس است باید گفت رویکرد ایشان به اصول رویکردی عمیق و فقیهانه است و حتی برخی موارد عبارات فلسفی در اصول ایشان دیده می شود.

ظاهراً آن جناب در تحقیقات اصولی خود به آثار بزرگانی نظر داشته از جمله:

۱. معالم الأصول از شیخ حسن فرزند شهید ثانی؛
۲. الفوائد الحائریة از وحید بهبهانی؛
۳. قوانین الأصول از محقق قمی؛
۴. ضوابط الأصول از سید ابراهیم موسوی قزوینی؛
۵. الاشارات از حاجی کلباسی؛
۶. هداية المسترشدين از شیخ محمد تقی نجفی اصفهانی؛
۷. الفصول الغروية از شیخ محمد حسین نجفی اصفهانی؛
۸. مفتاح الأصول از سید محمد مجاهد؛
۹. مطارح الأنظار از شیخ انصاری به قلم میرزا ابوالقاسم کلاتری نوری؛
۱۰. فراند الأصول از شیخ انصاری

۱۲- بحث ضد و ترتب در دیدگاه سید صاحب العروة و دیگر اندیشمندان

برای نمونه موردی که ظاهراً سید طباطبایی در فقه از مسائل اصولی استفاده نموده اند اشاره می‌شود:

بحث ترتب که بحث از ترک اهم و پرداختن به مهم است و به این سؤال جواب می‌دهد که مهم مأمور به و صحیح هم می‌باشد یا نه؟ ولیکن چون بحث ترتب را اصولیون در ذیل بحث ضد مطرح کرده اند ما به هر دو بحث می‌پردازیم و نظر سید را در آخر بحث ترتب می‌آوریم.

بحث ضد:

در لغت ضد به معنای دو چیزی که با هم سر ناسزگاری دارند و در پی غلبه بر یکدیگرند.^۱

در علم منطق در تعریف ضد بیان شده: دو امر وجودی که با یکدیگر جمع نمی‌شوند و لی امکان رفع دارند مانند سیاهی و سفیدی. و در اصول ما دو اصطلاح برای ضد داریم. ضد عام به معنای ترک عمل و ضد خاص به معنای شیء وجودی معاند و منافی.

آیا امر به شیء مقتضی نهی از ضد است یا نه؟ مثال معروف این مسأله این است که شخصی مواجه می‌شود با نجاستی در مسجد که واجب است بر او ازاله کردن آن و هنگام نماز نیز فرا رسیده جای بر فرض اهم بودن رفع نجاست از مسجد که موجب هتک حرمت مسجد است بر او واجب است قبل از اشتغال به نماز ازاله‌ی نجاست از مسجد کند؛ بر طرف کردن نجس می‌شود مأمور به فعلی، آیا این امر فعلی متعلقاً به ازاله موجب تعلق نهی به نماز و در نتیجه فساد و بطلان نماز می‌شود؟ همچنین این نزاع را می‌توانیم در رابطه با معاملات و سایر امور مباحه نیز تصور کنیم. مثلاً کسی در وقت که نماز بر او واجب است، ترک نماز می‌کند و مشغول به مشاهده برنامه‌ی تلویزیون

می شود، آیا باید این مشاهده‌ی تلویزیون را حرام دانست، یا مشغول به عقد قرارداد بیع منزل می شود آیا باید این بیع و احرام دانست؟ و در مواردی که ضدّ منهیّ عبادت و یا معامله است این سؤال نیز مطرح است که بر فرض منهیّ بودن عبادت و معامله آیا این نهی موجب فساد معامله نیز می باشد؟

سؤال اول: آیا امر، شیء مقتضی نهی از ضد است یا خیر؟

سؤال دوم: و بر فرض این که مقتضی نهی باشد آیا این نهی مقتضی فساد نیز هست

یا نه؟

در جواب از سؤال اول صاحب معالم می فرماید: الحق أنّ الأمر بالشیء علی وجه الإيجاب لا يقتضی النهی عن ضده الخاص لفظاً ولا معنی. واما العام؛ فقه یطلق ویراد به احد الأضداد الوجودیة لا بعینه، وهو راجع الی الخاص، بل هو عینه فی الحقیقة فلا يقتضی النهی عنه أيضاً. وقد یطلق ویراد به الترك. وهذا یدلّ الأمر علی النهی عنه بالتضمن.^۱

جناب صاحب معالم: ضدّ را به دو قسم ضدّ خاص و ضدّ عام تقسیم می کنند. ضدّ خاص به معنای معانه و منافی وجودی مثل دیدن برنامه‌ی تلویزیون که منافی انجام نماز است و ضدّ عام به معنای ترك نماز.

ایشان بر این عقیده اند که امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست ولی

مقتضی نهی از ضد عام است به دلالت تضمنی.^۲

مرحوم حاجی کلباسی نیز در جواب از این سؤال بر این عقیده اند که: «اشارة: الأمر

بالشیء لا يقتضی النهی عن ضده الخاص بوجهٍ و یقتضی النهی عن ضده الخاص».^۳

و در جای دیگر آورده: «فالأقوی ثبوت الإقتضاء فی العام بمعنی الترك علی الأظهر

أو الكفّ وعدمه فی العام بالمعنی الآخر والخاص اما الأول فلانه لولا له لزم اجتماع

۱. حسن عاقلی، معالم الدین، ص ۶۳.

۲. قول به تضمن منی بر این است که مدلول امر طلب الفعل به همراه منع از ترك باشد؛ البته این معنا با تردید مواجه است.

۳. محمد ابراهیم کلباسی، اشارات، ج ۱، ص ۷۷، طرف دوم، س ۲۱.

الطلب الحتمی مع الاذن بالاخلال وهو محال لاستحالة الجمع بين التقتضين وخروج الأمر عن مدلوله فان مدلول الأمر على ما مرّ هو الطلب الخاص المعبر عنه بالطلب الحتمی فيلزمه المنع من الترك وعدم الرضاء عليه.^۱
«فظهر كون الدلالة التزاماً بيناً بالمعنى الأعم...»

مرحوم حاجی با صاحب معالم در اصل این مطلب که امر، شیء مقتضی نهی از ضد عام است هم عقیده است، منتها دلالت را تضمن نمی داند و التزام بالمعنى الأعم می داند.

صاحب هدایة المسترشدين نیز با اصل منهی بودن ضد عام موافق است. و اقتضای امر برای نهی از ضد عام را به گونه ای واضح می داند که مجالی برای شك و ریب در آن وجود ندارد^۲ و قول به عدم اقتضاء را جداً ضعیف می داند.^۳

ولی در کیفیت دلالت امر بر این معنا با صاحب معالم و حاجی اختلاف دارد: ایشان مفاد امر را: طلب ایجاد مبدأ علی سبیل الجنة می داند که از همین خصوصیت تختم منع از ترك انتزاع می شود و این که حقیقت ایجاد امر بسیطی است را مانع این انتزاع و اقتضاء نمی دانند.^۴ چون امکان حصول مفاهیم متعدده به واسطه وجود واد بسیطها خارجی را واضح می دانند.^۵

ایشان می فرمایند: فالحاصل فی الخارج طلبٌ بسیطٌ خاصٌ وهو مرتباً من الطلب بالغة إلى حدّ الإلزام والتختم لكنّه منحلّ عند العقل إلى الأمرين المذكورين.^۶
و در تبیین مطلب می فرماید: «أَنَّ النهی عن الترك ليس مدلولاً تقصيمياً للأمر بشیء، إذ ليس هناك طلب آخر فی ضمن الأمر متعلق بالترك، وليس المنع من الترك

۱. همان، ص ۷۹، طرف دوم.

۲. محمدتقی امپهانی، هدایة المسترشدين، ج ۲، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۲۰۱.

۴. همان، ص ۲۰۸.

۵. همان.

۶. همان، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.

المأخوذ جزءاً من الوجوب عبارة عن النهي عن الترك، بل هو عنوان من الخصوصية
المأخوذة مع الطلب الماييزة بينه وبين الندب، فإن تحتم الطلب كونه بحيث يمنع من
ترك المطلوب...^۱

و در نتیجه می فرماید: فظهر أن دلالة الأمر بالشيء على النهي عن صدّه العام ليس
على سبيل التضمن ولا الالتزام، بل ليس مفاد النهي المفروض إلا عين ما يستفاد من
الأمر وإنما يتغايران بحسب الإعتبار.

و شاید می توان این طور تبیین کرد: طلب ایجابی بسیط از این حیث که مبین طلب
است دلالت بر معنای امر و جویدارد و از این حیث که مبین حتمی بودن طلب است
دلالت بر نهی از ترک دارد.

در جواب این سؤال به همین جواب بسنده می کنیم.

و اما در جواب از سؤال دوم: مشهور این است که نهی در عبادات مقتضی فساد
است ولی نهی در معاملات دالّ بر فساد نیست.

صاحب کفایه می نویسد: «إن النهي المتعلق بالعبادة بنفسها ولو كانت جزء عبادة
بما هو عبادة - كما عرفت - مقتضى لفسادها، لدلالة على حرمتها ذاتاً».^۲

ایشان صحت عبادت را در گروه این می دانند که عمل صلاحیت تقرب هب آن
عمل را داشته باشد و وقتی عملی حرام شد چنینی صلاحیتی ندارد.^۳

البته حاجی در این باره مطلبی بیان کرده اند که قابل تأمل است: ایشان بیان
داشته اند: ان النهي يقتضى الفساد مع الحمد لا مطلقاً لعدم دلالة على غيره فإن دلالة
على الفساد مخصوصاً به فالارتناس فى الصوم والتأمين والتكفير والقران فى الصلوة لا
يفسد إذا كان عن سهو إلى غير ذلك.^۴

و این کلام از این جهت قابل تأمل است که نماز با تکفیر و تأمین ذاتاً صلاحیت

۱. همان، ۲۱۰.

۲. محمدکاظم خراسانی، کتابة الأصول، ص ۱۸۶.

۳. همان.

۴. محمدابراهیم کلباسی، اشارات، ص ۱۰۸، طرف دوم.

ندارد، لذا به جا آوردن آن سهواً باعث صلاحیت دار شدن آن نمی شود. بلکه ممکن به واسطه قاعده‌ی ثانویه مانند قاعده‌ی لاتعداد نماز با تکفیر سهوی تصحیح شود، ولی این باعث نمی شود که به طور مطلق گفته شود نهی از عبادات فقط در صورت عمد باعث نفی صحت است. نماز تراویح ولو سهواً خوانده شود فاسد است.

سؤال: در صورتی که شخصی که مأمور امر اهم بوده و بایستی از الهی نجاست می کرد، از آنرا را ترك کرد و نماز خواند، آیا نماز او صحیح است؟

برخی می گویند: اقتضا عدم بطلان عدم اقتضا در این عدم بطلان صاحب هدایه قائل به صحت نماز است خواه قائل به اقتضا شویم و خواه قائل به عدم اقتضاء. چون نهی تبعی مانع نیست.

و اما کسانی که قائل به صحت هستند باید از اشکال بعض جواب بدهند. در این رابطه برخی قائل به ترتب شده اند و برخی مانند صاحب کفایه هر چند قائل به ترتب نشده اند ولی از راه رجحان و محبوبیت ذاتی نماز، آن را صحیح می دانند. صاحب هدایه می فرماید: وعمدة ما فرغ علی ذلك هو الحكم بفساد الضد وعدمه إذا كان عبادة، سواء كانت واجبة أو مندوبة.^۱

ولی ایشان قائل به فساد عبادت در این مورد نیستند و می فرمایند: زیرا نهی غیر متعلق به عبادات موجب فساد نمی شود.^۲

بحث ترتب:

همان طور که صاحب هدایه منکر ثمره شدند و بعض نیز متکثرند متنها صاحب هدایه قائل به صحت مطلق و بعض قائل به فساد مطلق اند.

بعضی: نماز او را باطل می دانند خواه قائل به اقتضاء باشیم و خواه نباشیم. چون امر نداریم و تعلق امر ممکن نیست.

۱. محمد تقی اصفهانی، هدایه المسترشدين، ج ۲، ص ۲۶۹.

در جواب بعضی دو نظریه وجود دارد:

۱- جواب قائلین به ترتب

۲- جواب منکرین ترتب

توضیح اشکال: اولاً: تعلق دو امر در آن واحد به یک مکلف تکلیف بما لا یطلق است قبیح؛ ثانیاً: امر تعلق گرفته به ازاله؛ پس نتیجتاً نماز امر ندارد و امر به آن قبیح است. تعلق طلب به دو امر متضاد تکلیف به محل است.

جواب صاحب هدایه: لا منع من تعلق التکلیف بالفعلین المتضادین علی الوجه المذكور ولا مجال لتوهم کونه من قبیل التکالیف بالمحال إذ تعلق الطلب بالمتضادین انما یکون من قبیل التکلیف بالمحال إن اکانا فی مرتبة واحدة بأن یکمن الأمر مریداً لایقاعهما معاً، نظراً إلى استحالة اجتماعهما فی الوجود، بالنسبة إلى الزمان المفروض. و اما إذا اکانا مطلوبین علی سبیل الترتیب؛ بأن یکون مطلوب الأمر أولاً هو الاتیان بالأهم ویکون الثاني مطلوباً له علی فرض عصیانه للأول وعدم إثباته بالفصل فلا مانع منهاصلاً، إذ یکون تکلیفه بالثانی حینئذ منوطاً بعصیانه للأول والبناء علی ترکه.^۱

در این عبارت مرحوم صاحب هدایه با مبنای ترتب جواب بعضی را می دهند. امر در عرض واحد به دو عمل تعلق نگرفته بلکه به صورت طولی و ترتیبی تعلق گرفته. و توجه امر به نماز مترتب است بر عصیان امر به ازاله و این مطلب هیچ محذور عقلی ندارد. بر مبنای ترتب امر متعلق به ضد (امر به نماز) محفوظ می ماند و نماز با ترک ازاله صحیحاً واقع می شود.

مرحوم حاجی کلباسی نیز در اشارات بیان می دارد: إن الامر بالشیء، كما أنه لا یقتضی النهی عن ضده لا یقتضی عدم الأمر به علی الأظهر.^۲
که این عبارت ظهور در پذیرش مبنای ترتب و رد قول بعضی دارد و منظور از ضد نیز ضد خاص است. مرحوم حاجی پس از چند سطر باز می فرماید: «ثم بما مر فیه

۱. محمد تقی اصفهانی، هدایة المسترشدين، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. محمدابراهیم کلباسی، اشارات، ج ۱، ص ۸۲، طرف دوم، سطر آخر.

یبين أن الأمر بالشيء لا يقتضى عدم استحباب ضده و يتفرع عليه صحة النافلة أو الفريضة المتبرع بها للغير في وقت صلوة الآيات قبل الإتيان بها بحيث يستلزم الإتيان بها فوتها»^۱

در این عبارت بیان می‌دارند که با پذیرش عدم محظور مأمور به بودن ضد خاص تفاوتی بین امر وجوبی و امر استحبابی نیست، پس اگر شخص در حین فوت شدن نماز واجب مأمور بها مانند نماز آیات، به نماز نافله پرداخت نماز نافله‌ای او صحیح است.

و اما آخوند خراسانی منکر ترتب و امر به ضد به نحو طولی و علی فرض العصیان است. ولی در عین حال ایشان هم بر قائل به صحت نماز کسی است که ازاله را ترك کرده و نماز را به جا آورده.

ایشان می‌فرماید: «یکفی مجرد الرجحان والمحبوبية للمولى، كي يصح أن يتقرب به [الضد الخاص] منه [المولى] كما لا يخفى، والضد بناءً على عدم حرمة يكون كذلك فإن المزاخمة على هذا لا يوجب إلا ارتفاع الأمر المتعلق به فعلاً، مع بقائه [الضد الخاص] على ما هو عليه من ملاك من المصلحة»^۲

از این عبارت مرحوم آخوند فهمیده می‌شود: هر چند تعلق دو امر در آن واحد محظور عقلی دارد، ولی این باعث نمی‌شود که آن دو مأمور به یا یک از آنها از مصلحت نهی شوند، نماز به مطلوبیت ذاتی خود باقی است و تقرب به آن موجب قربت است و همین مقدار برای صحت عمل کافی است، و در صحت علل امر فعلی لزومی ندارد.

جناب سید محمد کاظم طباطبایی یزدی در این باره در بحث احکام مسجد بیان داشته:

«الثالث: يحرم تنجيسه وإذا تنجس يجب إزالتها فوراً، وإن كان في وقت الصلاة مع

۱. همان، ص ۸۳.

۲. محمدکاظم خراسانی، کفایة الأصول، ص ۱۳۴.

سعته، نعم مع ضيقه تقدم الصلاة، ولو صلى مع السعة اثم لكن الافوى صحة صلاته»^۱.

نتیجه ای که می توان از این فتوای مرحوم سید گرفت اینکه اولاً ایشان اصلاً امر به شیء را مقتضی نهی از ضد نمی داند و ثانیاً اینکه قائل به ترتب اند و یا مانند آخوند مطلوبیت ذاتی را در صحت عمل کافی می دانند.

۱. سید محمد کاظم طباطبائی، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۰۵.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. انبه و علم اصول، سید احمد میر عمادی، چاپ اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۴ش.
۳. اجتماع امر و نهی، سید محمد کاظم طباطبائی، اعداد: محسن احمدی طهرانی، قم، نشر خدادادی، چاپ اول، ۱۳۹۱ش.
۴. الإشارات، محمد ابراهیم کلباسی، چاپ سری، ۱۲۴۵ق.
۵. اصول الفقه، محمدرضا مظفر، قم، بوستان کتاب، چاپ هشتم، ۱۳۹۰ش.
۶. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، بیروت مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۷. بحوث فی علم الأصول، سید محمدباقر صدر، گردآوری: سید محمود شاهرودی، قم، دائرة المعارف فقه اهل بیت علیهم السلام، چاپ چهارم، ۱۴۳۱ق.
۸. تالیس الشیعة، سید حسن صدر، تهران انتشارات اعلمی.
۹. حذف الفضول عن علم الأصول، سید محسن امین، قم، انتشارات تشیع، ۱۳۸۱ش.
۱۰. در آمدی بر علم اصول، مهدی علی پور، قم مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۲ش.
۱۱. دروس فی علم الأصول، سید محمدباقر صدر، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۴۱۸.
۱۲. رجال، نجاشی، چاپ پنجم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.
۱۳. العروة الوثقی، سید محمد کاظم طباطبائی، قم جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۱۴. النعین، خلیل بن أحمد القراهیدی، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
۱۵. فهرست، ابن ندیم، تحقیق: رضا تجدد.
۱۶. کافی، محمد یعقوب کلینی، چاپ پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.
۱۷. کفایة الأصول، محمد کاظم خراسانی، چاپ ششم، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۳۰ق.
۱۸. المحاضرات، سید محمد محقق داماد، گردآوری: سید جلال الدین طاهری، اصفهان، نشر مبارک، ۱۳۸۳ش.
۱۹. محاضرات فی اصول الفقه، سید ابوالقاسم موسوی خونی، گردآوری: محمد اسحاق فیاض، چاپ سوم، قم مؤسسه احیاء آثار الإمام الخونی، ۱۴۲۸ق.

٢٠. معالم الدين و ملاذ المجتهدين، حسن بن زين الدين عاملي، قم، جامعهى مدرسين، ١٣٦٥ش.
٢١. المنتظم، ابن الجوزى، چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٢ق.
٢٢. نهاية الاصول، سيد حسين بروجردى، گردآورى: حسينعلى منتظرى، قم، انتشارات تفكير، ١٤١٥ق.
٢٣. الوجيز، عبدالكريم زيدان، چاپ اول، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٣٠ق.
٢٤. وسائل الشيعة، حر عاملى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، بيروت.
٢٥. هداية المسترشدين، محمد تقى نجفى اصفهانى، چاپ دوم، قم، جامعهى مدرسين.